

تماشا

بودن به از نبوددن



مریم رحمانیان

• داشتم فکر می‌کردم در این چند هزارسالی که مراسم نوروز داریم، اگر هر سال فقط یک نفر هم حرفی درباره‌اش زده باشد، دیگر عملاً سخن جدیدی برای گفتن نمی‌ماند. بعد به یاد آوردم قدمت عشق از نوروز بیشتر است ولی هنوز که هنوز است درباره‌اش می‌نویسند و ما هم می‌خوانیم، چرا؟! اساسا چرا نیاز داریم کسی بیاید قصه‌ای کهنه را به شیوه نو بگوید و برود تا سال بعد؟ به زبان فکر کردم؛ به ماهیت قصه‌گوی آن، به این باور که با قصه خودمان را بازسازی می‌کنیم. به همه کودکانی فکر کردم که یک کارتون را بارها و بارها می‌بیند، به طرز خستگی‌ناپذیری، هر شب تقاضای شنیدن قصه‌ای تکراری می‌کنند. به نظر می‌رسد همه‌چیز درباره تداوم و تکرار است. در رابطه با ایجاد امنیت و رشد از طریق تکرار. به نقش نویسنده در این میان فکر کردم؛ به این نقش ازلی، ابدی. این نیاز مفرد جامعه به کسی که بیاید و حرفی بزند که خودمان شاید بارها به آن فکر کرده‌ایم اما هرگز برای چپش کلمات برای بیان آن مفهوم را نداشته‌ایم. به گمانم حالا که بزرگ شده‌ایم دیگر توان و حوصله شنیدن موضوع تکراری را از دست داده‌ایم اما از آنجا که هیچ موضوع جدیدی در جهان وجود ندارد، همان قبلی‌ها را رنگ می‌کنیم و تقریباً مذبوحانه تلاش می‌کنیم زاویه‌ای جدید برای نگاه‌کردن به آن پیدا کنیم. شاید به همین علت، هنوز از همان موضوعات تکراری می‌نویسیم و می‌خوانیم و خسته نمی‌شویم. به همین علت هنوز بهار، جادویش را از دست نداده است. هنوز خواندن متنی درباره نوروز یا سفت‌بستن چشم‌ها و آرزوکردن موقع تحویل سال سر سوزن شوقی در دلمان زنده می‌کند. گرچه به یقین امسال شاید خیلی‌هایمان حتی شوق پهن‌کردن سفره هفت‌سین نداریم یا حتی در این حبس خانگی، نرم‌نرمک رسیدن بهار را ندیده‌ایم. با این‌ا حال امسال‌مان که امید به احسن‌الحال‌شدنش دور و غریب می‌رسد، بشخصه نمی‌دانم حواسم به هیئات مشیری باشد وقتی می‌گوید: «ای دریغ از ما اگر کامی نگیریم از بهار» یا سرم را به مشت گره کرده‌ام تکیه دهم و با سؤال سایه به فکر فرو بروم که: «این چه رازی است که هر بار بهار با عزای دل می‌آید؟» اما می‌دانم هرچه شود، هر چقدر هم امسال روی نوروز تکراری خاکستر و آهک ریخته شده باشد و بوی مواد ضدعفونی‌کننده بیاید، باید شاملو را باور کنم و باور کنیم وقتی می‌گوید: «... بودن به از نبود شدن، خاصه در بهار».

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۹۸ • ۲۳ رجب ۱۴۴۱ • ۱۸ مارس ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۷۳ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۲ • اذان مغرب ۳۳:۱۸ • اذان صبح فردا ۴:۴۵ • طلوع آفتاب ۶:۰۹

روزنامه‌فردا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

مهدی معتمدیان(دیان)



نوروز

عارضه‌ای بر عارض نوروز



سیدمحمد بهشتی

من و تو بی من و تو جمع شویم از سر ذوق خوش و فارغ ز خیالات پریشان من و تو دیدن شکوفه‌کردن درختان و گل‌دادن گیاهان، امسال با اندوه توأم است. ما احساس جامانندگان از قطاری را داریم که برای رسیدنش روزشماری می‌کردیم. مگر امسال چه چیزی عوض شده؟ مگر نه اینکه امسال هم مثل هر سال، در روز و ساعتی معین سال تحویل می‌شود. مگر نه اینکه طبیعت کار خودش را می‌کند، روزها بلند و هوا لطیف و بهاری می‌شود و پرندگان سرخوشانه نغمه‌سرایی می‌کنند. سرور طبیعت که به راه است؛ پس چه چیزی حزن ما را برمی‌انگیزد؟ واقعیت این است که ما از غیبت خودمان در این بزم غمگینیم.

محزونیم چون امسال به سنت هرساله خبری از خانه‌تکانی، خرید و شلوغی خیابان‌های شب عید و برنامه‌ریزی برای سفر یا دیدوبازدید و عیدی‌گرفتن نیست؛ اندوه ما به سبب منغص‌شدن عادات و آدابی است که لایه‌لایه به نوروز افزوده بودیم. نوروز مترادف با خرید، سفره هفت‌سین، سبزی‌پلو و ماهی، عیددیدنی و آجیل و سفر نیست، نه اینکه اینها بد باشد؛ اما همه اینها می‌تواند عارضه‌ای باشد بر عارض نوروز. آداب و رسوم برای این است که سطح تماسی میان ما و حقیقت رویدادها پدید آورد؛ اما در همان حال تبدیل‌شدن‌شان به عادت، ای بسا پرده‌ای میان ما و حقیقت ایجاد کند. مثل واژگان که همان‌قدر که می‌توانند حقیقت را روشن کنند، مستعدند که آن را در پرده بپزند؛ کلمات بسیار در معرض دستمالی‌شدن و افتادن زیر دست و پایند. واژه «آب» در استعمال هرروزه، خلوص و روشنائی‌اش مکدر می‌شود و تلاؤش را از دست می‌دهد؛ اما راه بازگرداندن زلالی آب به آن چیست؟ تشنه‌شدن. تشنگی آبرو را به آب بازمی‌گرداند. تشنگی از آب آشنایی‌زدایی می‌کند؛ آب می‌شود همان آب حیات.

پنداری در این سال‌ها حقیقت نوروز لایه‌لای همه بدبودها و گرفتاری‌هایی که برای خودمان دست‌وپا کرده بودیم، گم شده بود. حالا کرونا باعث شده که نوروز امسال آن نوروز آشنای هر سال نباشد. اگر از ما پرسند امسال نوروز چه زمانی است، مشکل بتوانیم بگوییم نوروز امسال مثل همیشه اول فروردین است. چیزی درون ما می‌گوید که امسال نوروز وقتی است که احوال‌مان تغییر کند، حال قلب‌های‌مان خوب شود، حال و روزمان بهتر از این شود، روزها را در دوری از عزیزان و شب‌ها را با نگرانی سپری نکنیم و خلاصه اگر امروز در قعر زندگی هستیم، نوروز آن روزی است که زندگی در اوج باشد و ما صاحب بهترین احوال. جالب اینکه حقیقت نوروز همین‌هاست. ما همین‌ها را هر سال حین تحویل سال از خداوند می‌خواهیم؛ ولی امسال بهتر از هر سال معنای این خواسته را می‌فهمیم. مهابت حادثه‌ای که دچارش شده‌ایم، باعث آشنایی‌زدایی از نوروز شده است.

نوروز قرار نبود فقط روزی از تقویم باشد که می‌آید و می‌گذرد. از بدو امر قرار بوده انقلابی باشد؛ «قلب»‌شدن به معنی دگرگونی‌ای است که در آن راه به باطن هر چیز بر ما گشوده می‌شود؛ اما این معنی از نوروز به‌تدریج مکدر شده و ما لایه‌لای مشغله‌های شب عید، حقیقت نوروز را فراموش کردیم؛ اما امسال فرصتی مهیا شده که نوروز نیز از پوسته مکدر و ضحیک عاداتی که آن را احاطه کرده بود، بیرون آید و حاق آن بر همه آشکار شود. نوروز آن شاهد گریزیانی است که امسال قصد کرده نقاب از رخ بکشد و به ما فرصت دهد تا بی‌نقاب ملاقاتش کنیم. اگر نوروز فرصت پرده‌برداری از همه چیز بود، امسال خود نوروز نیز مشمول پرده‌برداری شده است.

کرونا به‌ظاهر خیابان‌ها را خالی از جمعیت کرده، فرصت ملاقات با هم را از ما گرفته، لذت خرید را با ترس و وسواس همراه کرده و هیجان سفر و دیدن طبیعت را توأم با عذاب وجدان؛ اما دور نیست روزهایی که ما خوش و فارغ از پریشانی‌ها، باز دور هم جمع شویم. گل بگوییم و گل بشویم. آنها را که بی‌صبر دیدارشان هستیم، تنک در آغوش بگیریم و ببوسیم. به هر جای این شهر و این سرزمین سفر کنیم. داد دل از طبیعت بستانیم. از دیدن شور و حال خیابان‌ها کیف کنیم و قدرشناسانه از سادestین داشته‌هایمان لذت ببریم. آن روز نه‌فقط ما؛ بلکه نوروز هم به خواسته‌اش رسیده است. مگر همه این سال‌ها نیت نوروز جز شکستن عادت‌ها و نرم‌کردن و نزدیکی دل‌ها بود. اگر همیشه ما منفعلانه ایستاده بودیم و نوروز اول فروردین می‌رسید و بر ما می‌گذشت، این بار ماییم که پشت این قطار دویده‌ایم؛ هر وقت که به آن برسیم، آن روز نوروز است، چه پاک که اول فروردین نباشد!

روزگار نو

خوان نوروزی



احمد مسجدجامعی

در سفره‌های هفت‌سین، هر دوره به اقتضای فرهنگ و امکانات موجود، تغییراتی پیش می‌دهد. در دوران کودکی ما، در نسبت با قبل، تهیه لوازم و اجناس مخصوص این سفره بسیار آسان‌تر بود. خوردنی کمیاب و ارزشمند و برطرفدار این سفره، سمنو بود که با کُلی زحمت تهیه می‌شد. خیساندن گندم، جوانه‌زدن، مراقبت پیوسته، چرخ‌کردن، صاف‌کردن شیرابه، آمیختن با آرد، هم‌زدن پیوسته با شعله ملایم بسیار طاقت‌فرسا بود و گاه از شب تا صبح طول می‌کشید، بعد نزدیک طلوع آفتاب روی ظرف پارچه سفید ململ می‌کشیدند. به قولی، سمنو به دست همه کس به عمل نمی‌آمد. بعضی‌ها که فقط قصد فروش داشتند، با شنبلی‌کردن مراحل، سمنوی دهم‌زهای می‌پختند که فقط جنبه تزئینی داشت. سمنوی اصیل تهرانی آن بود که در قالب نذری می‌پختند و می‌گفتند سمنویی درست است که نشانه انگشت حضرت زهر را بر آن باشد و چشم نایک به آن نرسد. عبدالله مستوفی روایت جالبی از این قضیه به دست می‌دهد: طعم، ظاهر، بو و قوت این سمنو به‌قدری بود که علاوه بر مصرف شخصی و سفره نوروز، برای درمان برخی بیماری‌ها نیز تجویز می‌شد. معمولاً اطبا سمنو را برای زنان شایده، تربیم شکستگی‌ها و تقویت بدن تجویز می‌کردند. سمنو را از چند طریق تهیه می‌شد: نخست در آیین سمنوپزان که قداست داشت و در بیشتر موارد آنهایی که نذر داشتند در کار تهیه و تدارک سمنو بودند، اما اگر برای سفره هفت‌سین سمنوی نذری در دست نبود، از بازارچه شاپور یا عدولاجان یا تجریش یا ری تهیه می‌کردیم که گاهی هم با بی‌سلیقگی درست شده بود. سمنویی هم در کوچه و خیابان می‌فروختند و جار می‌زدند؛ سمنو آی سمنو! مال پای هفت‌سین سمنو... که به قول تهرانی‌ها پیز و بنداز بود! زمانی هم، عرضه سفره هفت‌سین به صورت قابی رایج شده بود، به‌ویژه در آجیل‌فروشی‌ها؛ قاب سینی نسبتاً بزرگی بود که وسط آن هفت‌سین چیده بودند؛ روی هر یک از ظرف‌ها، قوطی شفاف‌ی نمی‌گذاشت اجزای داخل ظرف برگردد. این قاب را به دیوار می‌آویختند یا روی میز می‌گذاشتند. البته این سفره هفت‌سین جنبه تزئینی داشت. سنت ویژه‌ای هم در خانه تهرانی‌ها رایج بود و آن، آماده‌کردن خوردنی‌هایی با طبع سرد و گرم و سبک و سنگین برای رسیدن به «تعادل بهاری» بود؛ به این معنا که اگر کسی طبع سرد داشت، با خوردن شیربه یا خرما و کسی که طبعش گرم بود، با نوشیدن شیر یا صرف دیگر لبنیات، خود را به تعادل بهاری می‌رساند. در گزارش‌های قدیمی چندان به این وجوه نیرداخته‌اند. غالباً در گزارش‌های موجود، سفره هفت‌سین را بیشتر به صورت شکلی دیده‌اند، در حالی که اجزای این سفره معنا داشته است. بر اساس طب گیاهی، از خوراکی‌های سفره سه تا طبع گرم و سه تا طبع سرد دارند؛ طبع خوراکی‌هایی مانند سمنو، سیب و سیر گرم است و طبع سنج، سباق و سرکه سرد. جلوه و شکوه سفره هفت‌سین فقط به سین‌های چیده‌شده بستگی نداشت و در اجزای دیگر آن هم، نشانه و نمادهای فرهنگی و آیینی ما جلوه‌نماف یافته است؛ آینه و قرآن بر فرار سفره، نماد پیدایش، روشنائی و توسل به خداوند متعال است و سکه نماد برکت، فراوانی سرمایه و معمولاً آن را در ظرفی پر از آب می‌انداختند. سکه در آب‌انداختن را در جاهای دیگر مثل روّدها و حوض‌های بزرگ و کوچک هم بارها دیده‌ام و سبب آن هنوز بر من روشن نیست. در سفره هفت‌سین باستانی میوه‌هایی مثل انار یا سیب را هم در ظرف آب می‌انداختند؛ شاید از این جهت که آب نماد پاک‌ی و روشنائی و روح‌افراست. سنبل جزء دیگری از این سفره است که عطر دلپذیرش هوارا می‌آکند و آمدن بهار را نوید می‌داد. سبزه‌ای که از گندم و عدس پرورش می‌یافت، تا روز سیزده نگهداری می‌شد و در آن روز از خانه بیرون می‌بردند و در آب روان رها می‌کردند. ماهی قرمز را که ظاهراً سابقه حضور آن بر سر سفره هفت‌سین چندان قدیمی نیست، در همان روز در حوض یا استخری بزرگ به دست آب می‌سیارند تا بماند. در موقع تحویل سال گاهی به تنگ آب چشم می‌دوختند تا ببینند ماهی دُم زد یا نه؟ یعنی سال را تحویل کرد یا نه؟ از اجزای مهم سفره هفت‌سین در آن سال‌ها، به‌خصوص خانواده‌های مذهبی، شمایلی از حضرت علی (ع) بود و عبارت «کل یومنا لی‌روز». در آستانه تحویل سال، بزرگ خانواده حتی اگر سواد خواندن نداشت، قرآن را می‌گشود و به صفحه‌ای خیره می‌شد. بعضی کنار قرآن کریم، دیوان حافظ نیز می‌گشودند. در ایام نوروز عید می‌جای مخصوص خود را در دل‌ها و سفره هفت‌سین داشت؛ اسکناس‌ها لایه‌لای اوراق قرآن جلب توجه می‌کرد و هر کس که عیدی خود را برمی‌داشت، بزرگ خانواده او را می‌بوسید و دعا می‌کرد. سفره هفت‌سین آیین دعا هم داشت: موقع تحویل سال آیه «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً» نشانه و نویدی از فتح و گشایش در زندگی داشت، یا دعای مشهوری که یک بار هم استاد شجریان در یکی از برنامه‌های نوروزی تلویزیون پس از یادآوری غزل بهاری مشهور حافظ به دلنشینی تمام خواند: یا مُؤَلِّبَ القُلُوبِ و الاَبْصارِ / یا مُدَبِّرَ اللَّیْلِ و النَّهارِ / یا مُحوِّلَ الحولِ و الاحوال / حَوِّلْ حالنا الی احسنِ الحال.

پشت تاریخ

کرونا، شبه‌وبا و شوخی‌های مردم

جای خالی روزنامه توفیق در شب عید و در غم‌ها و گرفتاری‌ها

چاپش کردیم و بسیاری شوخی‌های دیگر را در مورد همین بیماری خطرناک. به‌ویژه بیماری‌های همه‌گیر را باید جدی گرفت. اما در زمان‌هایی که مثل حالا از در و دیوار غم و درد و بلا بر سر مردم می‌بارد و «کرونا» ذهن و روز و روزگارشان را سیاه کرده و خودشان را دچار وحشت، افسردگی، اضطراب و نومیدی، خنده بهترین داروست. در مورد همین بیماری کنونی درست است که هنوز دواپی برای مداوای جسمی مردم وجود ندارد، ولی شوخی و خنده بهترین داروی مداوای روانی مردم مضطرب و افسرده است و این فقط در مورد مردم ما صادق نیست. در مورد تمام ملت‌ها صادق است. همین‌طور که ۲۴ساعته در فضای مجازی می‌بینید الان تمام ملت‌هایی که دچار این درد بی‌درمان شده‌اند برای آرامش روحی‌شان دارند به آن می‌خندند، حتی چینی‌هایی که «کرونا» زندگی‌شان را از هم پاشیده و بیشترین صدمه را دیده‌اند. ولی در این مورد، در میان مردم بلادیده جهان، ملت ایران خوش‌ذوق‌ترین‌شان هستند و باید به هنر والای شوخی و طنزشان که در حال قوران و در اوج است «دست‌میزاند» گفت. این ملت، ملتی است که در تاریخ ادبیات خود استادان شوخ‌طبع و شیرین‌زبانی چون حافظ و سعیدی و مولانا و عبید زاکانی و ایرج‌میرزا و دهخدا داشته است. این ملت با شوخی و خنده و متلک پرورش یافته و ملتی است که نیم‌قرن روزنامه توفیق را خوانده و به همه و همه خندیده است. غمش به پایان و لبش همیشه خندان باد.

شهرها «وبا» یا «شبه‌وبا» شایع شده بود. مطابق

معمول(!) مردم می‌گفتند «وبا»ست ولی دولت می‌گفت «شبه‌وبا»ست. اما وزیر بهداشتی مثل بعضی‌ها (!) منکر حتی شیوع «شبه‌وبا» شده و گفته بود اگر کسی حتی یک شبه‌وبایی را به من نشان بدهد و بگوید او از کجا «شبه‌وبا» گرفته من حرقم را پس می‌گیرم.

هفته بعد ما کشیدیم «کاکا توفیق» یکی از همان بیمارها را با حال نزار کشان‌کشان آورده جلوی وزارت بهداشتی نشان وزیر می‌دهد. وزیر با تعجب می‌پرسد این، کجا شبه‌وبا گرفته؟... کاکا توفیق خط اسهال آن بیچاره را نشان وزیر می‌دهد و می‌گوید:

- سر این خط رو بگیر و برو!... این کاریکاتور سانسور شد.

چند روز بعد هویدا سخنرانی کرد و به مردم گفت نگران شبه‌وبا نباشید، ما مواظبیم. هفته بعد ما این کاریکاتور را کشیدیم:

سانسورچی‌های دولت دادشان درآمد که شما به دولت توهین کرده‌اید و خواستند این کاریکاتور ما را هم سانسور کنند. اعتراض کردیم که یعنی چی؟... ما دیگر حرف خود دولت را هم نمی‌توانیم بزنیم؟... ما حرف خود دولت را زده‌ایم که گفته بود تا ما هستیم از شبه‌وبا نترسید. سانسورچی‌ها گفتند: «بله، دولت که بگه یک معنی داره، شما که بگید یک معنی دیگه. دولت که بگه یعنی مردم، از شبه‌وبا نترسین. ولی شما که بگید یعنی ما خود وبا هستیم».

گفتیم این مال ذهن خراب و بدبین شما نسبت به دولته!... این، تقصیر شماست. به ما ربطی نداره!... و



عباس توفیق

طی نیم‌قرنی که روزنامه توفیق با همه گرفتاری‌ها منتشر می‌شد، مردم باذوق ایران در شب جمعه‌ها، اگر هر چیز دیگری را فراموش می‌کردند، روزنامه توفیق را فراموش نمی‌کردند. این علاقه مردم به روزنامه ما، به‌ویژه در شب‌های عید و ایام نوروز خیلی بیشتر به چشم می‌خورد. در آن ایام در هر خانه‌ای، اداره‌ای، اتومبیلی، اتوبوسی و قطاری یک نسخه «شماره مخصوص نوروز توفیق» در دست مردم بود و خواندن توفیقی و خندیدن با توفیق یکی از تفریحات نوروزی مردم به شمار می‌رفت. در نیم‌قرن انتشار توفیق، عادت خواندن روزنامه توفیق از پدر و مادر و از پدربزرگ و مادربزرگ به بچه‌ها و حتی گاه به نوه‌هایشان به ارث رسیده بود. توفیق زبان شیرین بی‌غل‌وغش مردم بود. در یکی از کتاب‌های اخیرم از قول «کاکا توفیق» سمبل روزنامه توفیق خطاب به مردم نوشته بودم:

«بر زبان بود مرا آنچه تو را در دل بود»

توفیق با همه و همه شوخی می‌کرد؛ از دولت گرفته تا ملت... و هر وقت زورش می‌رسید با بالاترین مقام‌ها، هر وقت هم که زورش نمی‌رسید، با نخست‌وزیرها و وزرایش!... نخست‌وزیر هم برای ما فرق نمی‌کرد منصور باشد یا علم یا هویدا. یکی از بدشانسی‌هایی که هویدا در نخستین تابستان نخست‌وزیری‌اش آورد، این بود که در بسیاری از